



می شنیدم که می گفت بر پدرت لعنت!

چون صدای بم و قزایی داشته، از همان اول، نقش شمر را قبول کرده و از اینکه عمری «مخالف خوان» بوده ناراحت نیست؛ «شمر را خودم بازی می کردم و از ظلمی که می کرد، گریه ام می گرفت. پدرم از اول، در مسجد بود و خودم هم علاقه عجیبی به اولیا و خاندان امام حسین (ع) داشتم. یادم است یک بار وقتی با بازیگر نقش حضرت عباس (ع) می جنگیدم، می شنیدم پسر خاله پدرم که بین تماشاچیان بود، مرتب می گوید بر پدرت لعنت... بر پدرت لعنت... بعد که تعزیه خوانی تمام شد، آدمم گفتم پسر خاله! چرا به من فحش می دهی؟ گفت من به شمر اصلی فحش می دهم. این ها را که می دیدم، می گفتم با اجرای این نقش، اگر خدا بخوهد، ثوابی می کنم. صبح روز دهم، اول وقت آماده می شدیم می رفتیم جلو هیئتی که از چناران می آمد، با لباس می ایستادیم. بعد به منطقه شبیه خوانی بر می گشتیم. برای اجرای مراسم، اسب و شتر داشتیم، ولی به مرور که گردها از آنجا حرکت کردند و به منطقه دیگر رفتند، شتر دیگر گیر مان نیامد. الان دوسه تا اسب داریم. وسایلمان هم شمشیر و سپر و لباس مخصوص و کلاه خود و زره بود. یک نفر از بچه های گروه، طوری شمشیر می زد که سپرها دولا می شد. او «قاسم» را می خواند و جدی شمشیر می زد. یک سال شمشیرش به پهلوی من خورد و خون آمد که جدی نبود و همان جاپانسمان شد. سال دیگر به او گفتم اگر بخواهی این طور جنگ کنی، من هم در دفاع از خودم به پاهایت

می زنم. او می گفت وقتی این نقش را می خوانم، اصلاً متوجه نمی شوم و حال خودم را نمی فهمم.»

اصالت شبیه خوانی به غربتش است

افشین هنری، تنها پسر اصغر آقا و فرزند دوم خانواده است. او مدرک کارشناسی بازیگری و کارشناسی ارشد سینما را از دانشگاه تهران گرفته است. افشین، فرزند چهل و سه ساله اصغر آقا، هر آنچه حالا دارد، از برکت هنر تعزیه خوانی پدرش و زحمات مادرش می داند. او که تاکنون فعالیت های هنری مختلفی را در زمینه تلویزیون و سینما انجام داده است، ریشه این هنر را از وجود پدرش می داند و او را «استاد» خودش خطاب می کند.

او کودک که بوده، نقش قاسم را بازی می کرده، اما بعد دیگر ادامه نداده است. خودش می گوید: «بزرگ تر که شدم، خجالت می کشیدم و نتوانستم ادامه دهم. حالا هر سال یک روز قبل از عاشورا خودم را به چکنه می رسانم و ترجیع می دهم تماشاچی بازی جوانانی باشم که به تعزیه خوانی علاقه دارند.»

او که به دلیل حرفه اش، مراسم تعزیه خوانی را در شهرهای مختلف ایران شاهد بوده است، می گوید: «قدیمی های تعزیه، نقش شان را تمرین می کردند اما بیشتر جوان های امروزی که وارد شبیه خوانی شده اند، مغرور هستند و خود را باز یگران قهار می دانند. خیلی وقت بگذارند، شب قبل از اجرا، تمرین می کنند. تعزیه خوان های امروزی بیشتر به فکر داشتن لباس ها و ابزارهای تجملاتی و پرزرق و برق نمایش هستند. داشتن ساق بند و میچ بند و کلاه پرداز یا شمشیر و گرز برایشان مهم تر از اجرای قوی و خوب است. تعزیه خوان های قدیم با عشق و ارادت قلبی وارد میدان می شدند و همین موضوع هم باعث می شد که مراسم، روی تماشاچیان تاثیر بگذارد.

الان که جاز و ترومپت هم می آورند و آهنگ می زنند، ولی من ندیده ام مردم گریه بیشتری بکنند. برعکس فراری شده اند. اصلاً اصالت شبیه خوانی به غربتش است و همین مسئله زیبا و تاثیر گذارش می کند.»

از گوشه چشم می دیدم که پدرم دارد گریه می کند

افشین هنری معتقد است که احترام به بزرگ ترها در دوره فعلی با گذشته تغییر کرده است و این را می شود در همه جا احساس کرد. این جملات، حرف را می رساند به تعزیه خوان های پیش کسوت و قدیمی می گوید: «وقتی فردی یک عمر، تعزیه می خواند و بعد کنار می رود، باید از او قدر دانی شود. باید در ابتدای مراسم تعزیه خوانی به نشانه احترام، از کسانی که قبلاً نقش ها را بر عهده داشته اند، تشکر کنند و برایشان دعا کنند و صلواتی بفرستند اما متأسفانه این امر در همه جا مرسوم نیست، در چکنه هم همین طور.» افشین اما خودش، ارزش یک عمر کار پدر را می داند و تلاش کرده است این جایگاه را قدر بدانند: «پدرم را به جشنواره آیین سنتی تهران بردم و آنجا با هم گشتیم و به یادگار عکس گرفتیم.»

او که از کودکی نظاره گر اجراهای پدرش در مراسم شبیه خوانی بوده، همیشه پشت نقاب خشن شمر، مهربانی او را دیده است: «وقتی نقش پدرم تمام می شد، از گوشه چشم، او را دنبال می کردم و می دیدم که دارد در مصیبت کربلا و در خلوت درونی خودش گریه می کند.»

پسر هنرمند اصغر آقا دو ماه پیش به طور اتفاقی، زیارت کربلا نصیبش می شود و حالا پیش خودش نیت کرده است پدر را هم به این سفر معنوی ببرد: «اوایل محرم برای سفری کاری به کشور عراق رفتم. آقایی از بصره پیدا شد که ما را با ماشین شخصی خودش به کربلا برد و یک شب هم مهمانش بودیم. درواقع قسمتم شد. پدرم تابه حال به این زیارت مشرف نشده است و به او قول داده ام که تا آخر سال حتماً با هم به این سفر معنوی برویم.»

در حال نوشتن طرح یک مستند هستم

تئاتر دندون طلا از داوود میرباقری، سریال تربت به کارگردانی محمدمهدی رسولی، پیامک از دیار باقی کار سیروس مقدم، سه در چهار از مجید صالحی، سایه تنهایی کار بیژن شکرریز، آخرین

دعوت به کارگردانی حسین سهیلی زاده، رنگ شهر از فرید سجادی حسینی، خسته دلان کار سیروس الوند، پایتخت ۳ به کارگردانی سیروس مقدم، سینمایی علی ستوری کار داریوش مهرجویی و سینمایی احضارشدگان از آرش معیریان، نام کارهایی است که افشین هنری در آن ها یا جلوی دوربین ایفای نقش کرده یا در تولید و پشت صحنه آن ها بوده است. در حال حاضر نیز در بخش تولید و پشت صحنه برنامه «باصبح» که هر روز از شبکه ۲ پخش می شود، همکاری می کند. گذشته از این ها در حال نوشتن طرحی درباره سنت شبیه خوانی است که درباره اش می گوید: «با دوستانم قرار است به روستاهای استان خراسان رضوی، شمالی و جنوبی که مراسم تعزیه خوانی در آن ها اجرا می شود، برویم و مستندی سریالی را در این باره بسازیم. هدف از تولید این مستند، معرفی گروه های تعزیه خوانی و تعزیه خوان هاست؛ چون هنوز خیلی از نقاط کشور که در آن ها مراسم تعزیه خوانی اجرا می شود، ناشناخته است. در حال حاضر طرح آن را می نویسیم و قرار است تولیدش در محرم سال بعد باشد.»

بیماری مادرم، بی ارتباط با فشارهای جنگ نیست

۱۵ سال است که مادر خانواده بیمار است. او بیماری ام اس دارد و گرچه این موضوع برای اصغر آقا و فرزندانش درد دارد، با عشق و علاقه از بیمارشان مراقبت می کنند. افشین می گوید: «خدا را شکر مادرم هنوز از پس انجام کارهای شخصی اش بر می آید اما در بسیاری از کارها باید به ایشان کمک کنیم که من و چهار خواهرم با عشق این کار را انجام می دهیم. ناراحتی و بیماری که مادرم گرفتارش شده است، بی ارتباط با فشارهای زمان جنگ نیست. او سال ها دست تنها ما بزرگ کرد. تاثیر جنگ تا چند سال پیش روی پدرم هم نمود داشت. مرتب خواب های آشفته می دید و الان کمی آرام شده است؛ هر چند هنوز وقتی صحنه های جنگ از تلویزیون پخش می شود، به هم می ریزد. از پای تلویزیون بلند می شود و می رود.»

پدر و پسر در پایان، بیان می کنند که از زندگی در محله لشکر که بسیاری از ساکنان آن ارتشی هستند، راضی اند. افشین می گوید: قدیمی ها پدرم را می شناسند و با او سلام علیک دارند. گاهی به نگاه معاملات ملکی اومی آیند و با هم گپ می زنند. این مغازه باقی کار سیروس مقدم، درآمدی ندارد. با باز کردن این مغازه قصد داشتیم سر بابا به کاری گرم شود و در فضای آرامی، بتواند با دوستانش بنشیند و حرف بزند.



شمر را خودم
بازی می کردم
واژ ظلمی که
می کرد، گریه ام
می گرفت. پدرم
از اول، در مسجد
بود و خودم هم
علاقه عجیبی به
اولیا و خاندان
امام حسین (ع)
داشتم